

فهرست

۱۷	مقدمه
۲۱	مصاحبه مجلد تمام موسيقی شاهزاده
۴۵	عکس های اسناد
۶۵	كتاب اول موسيقی ایرانی آشنا شدن به وطن باطرز صحیح و خالمند و فوشن خط موسيقی
۸۵	كتاب دوم موسيقی ایرانی شامل دوازده قسمیت دارد کلاسیک و تاریخی و شناسایی فرم آن
۱۰۵	كتاب سوم موسيقی ایرانی شامل دوازده قدر رنگ کلاسیک و تاریخی و شناسایی فرم آن
۱۲۵	كتاب چهارم موسيقی ایرانی شامل دوازده قدر نظر و ضربی کلاسیک و تاریخی و شناسایی فرم آن
۱۴۵	كتاب پنجم موسيقی ایرانی شامل دوازده قدر تصنیف کلاسیک با تحدید و شروع تاریخی و شناسایی فرم آن
۱۶۵	كتاب ششم موسيقی ایرانی شامل دوازده قدر چند صفات کلاسیک و تاریخی و شناسایی فرم آن
۱۸۵	كتاب هفتم موسيقی ایرانی شامل دوازده آواز کلاسیک (دستخط استاد محمد جبارلو)
۲۰۵	جزیده

رنگ کلاسیک ایرانی شکل گرفت.

کتاب چهارم خود حکایتی دیگر داشت: او در این کتاب به یکی از مهم ترین مؤالات ذهن جست و جو گوش پاسخ می دهد؛ تمايز برحی از قطعات دو ضربی که پیش از آن بین مشخصه های پیش درآمد و مارش کم بودند.

او برای دوازده قطعه کتاب چهارم خود، با مشورت استادان وقت، نام «تفصیله دو ضربی» را برگردید و برای تختین بار در تاریخ موسیقی ایران این فرم را با مشخصه های ساختاری آن معرفی کرد و آن را از فرم پیش درآمد متمایز ساخت و هویت آن را چه در ریتم، چه در ملودی متفاوت شان تعریف کرد.

کتاب پنجم شامل دوازده تصویف کلاسیک ایرانی، با همکاری شاعران بنام آن روزگار، با عدف مشخص تأکید بر لزوم تلفیق شعر و موسیقی نوشته شد.

و کتاب ششم و آخرین کتاب او - شامل بیست و هفت قطعه در گوش های مختلف دوازده آواز موسیقی ایرانی - در فرم چهار ضرباب، به چاپ رسید.

در ویژگی کتاب های دوم تا ششم، باید مذکور شد که هنرجو با دستگاه های موسیقی ایرانی و آوازها و گوش های مهم هر دستگاه، علاوه بر فرم هر کتاب، به صورت اجمالی آشنا خواهد شد. از دیگر مشخصه های این کتاب های توان به آهنگ سازی در هر فرم در مایه دستگاه های نوا و راست پسنجگاه، که اغلب مهجور بودند، اشاره کرد.

بسیاری از نوشه ها و ساخته های او، از جمله کتاب هفتادش، که ردیف آوازی مورد علاقه او بود، آن زمان به چاپ نرسیدند و این دست نوشه های اولیه در کنج کتابخانه آموزشگاه موسیقی اش با آرزوی او برای تکمیل تا کنون باقی ماندند. اگرچه در این مجموعه نه آواز دست نوشه ا او به عنوان چاپ رسید.

بهارلو در این آموزشگاه، که به آن عشق می ورزید، در طی بیش از شصت سال، شاگردان بسیاری را بر پایه هند و یلن تعلیم داد؛ شاید یکی از دلایلی که او برای چاپ مجدد این کتب و نشر بقیه آثارش وقت نمی گذاشت مشغله فراوان او در راه تدریس بود.

از سوی دیگر، نگارش این شش کتاب و تأیید آنها عوسط استادان موسیقی آن روزگار این استادان را بر آن داشت تا، با کمال اعتقاد و اطمینان از کمال گرایی او در چاپ کتب موسیقی، نشر آثارشان را به او بسپارند. این مهم، افتخاری برای بهارلو بود و، از سوی دیگر، مستولیت سنگینی را بر دوش او می گذاشت.

استاد موسی معروفی از بهارلو خواست تا در نوشتمندی در موسیقی سنتی ایرانی و بالغ بر شصده صفحه است، او را یاری دهد.

وقتی حاصل یک عمر تلاش استاد معروفی به صورت کتاب نفیس ردیف قدمبا به همت وزارت فرهنگ و هنر آن زمان چاپ شد - کتابی که بیش از یک سال از وقت و ارزشی بهارلو را هم گرفته بود - آنچنان که باید و شاید از این دو بزرگوار تقدیر مشد و وزارت فرهنگ و هنر و برحی همکاران کم لطف آن روزگار آن را به نام خود چاپ کردند.

به گفته بهارلو، «معروفی دق کرد و مرد و دست راست من هم تا چند ماه قدرت نوازنده کی نداشت».

این گونه ناپراسنها و دلسوزی از اوضاع زمانه یکی دیگر از دلایلی بود که بهارلو رغبتی به چاپ و تجدید چاپ آثارش نداشت؛ آری، روحیه شکننده او عاب مقابله در برابر این ضربات را نداشت و شاید گذراندن وقت و انتقال دانش به شاگردان غریزش نقطه اتنکای بود برای او در مقابل این گونه نامه رانی ها ...

دوره دیگری از زندگانی او عبارت است از دوره همکاری او با استاد ابوالحسن صبا. به قول خودش، «من شاگرد صبا نبودم. وقتی دستگاه ضبط صوت به ایران آمد، من سولیست رادیو بودم. یک شب من در رادیو برنامه داشتم و یک شب صبا. تصمیم گرفتم قطعات صبا را، که به راحتی می نواختم، ضبط کنم. وقتی نوازه ای ضبط شده ام را گوش کردم، متوجه شدم که مثل قطعاتی نیست که خود صبا می نوازد. هر کاری می کردم، آن گونه که می خواستم در نمی آمد. چون بسیار مغوفه بودم، همیشه اینجا و آنجا می گفتم

که صبا به اندازه سش در موسیقی پیشافت نکرده. و مانده بودم که با چه رویی پیش او بروم. آنقدر یادگیری موسیقی مهم بود که بالاخره روزی نزد صبا و قدم او، که آدم بسیار باهوش بود، مرا پذیرفت. وقتی پیشش رفتم، گفت: "می خواهم نزد شما دوره ویلن را یک بار دیگر شاگردی کنم." او گفت: "آقای بهارلو، شما که خودتان استاد هستید و ارکستر داریدا" دیدم که همه حروف های مرا به گوشش رسانده‌اند. از او به حاطر غرور بی جایم معدتر خواهی کردم و گفت: "می خواهم شاگرد شما باشم." استاد صبا کتاب اول آوازی خود را روی جائی کذاشت. یک ویلن کوک کرد و داد به دست من؛ یعنی هم خودش برداشت و گفت: "بزن!" چند تا میزان که زدیم، دیدم نت‌ها و ریزه‌کاری‌هایی را می‌نوازد که اصلاً تویی نت نوشته نشده!»

صبا آدمی بود بسیار باهوش، همراهان، و حرفه‌ای. وقتی دفتر یادداشتم را درآوردم و شروع کردم به نوشتن ریز به روز جزئیاتی که او در نت‌ها، حرکات آرشه، و پنجه‌اش به کار می‌برد، فهمید که، در مقایسه با دیگر شاگردانش، با آدم متفاوتی دو به روز است. شاگردان او، همه، بعد‌ها موزسین‌های خوبی شدند، ولی هر یک سبک خودشان را داشتند. آن‌ها کلیات را از او گرفته بودند و هر کس راه خود را در سبک نوازنده‌گی پیدا کرده بود و هیچ یک متوجه این سبک صبا، که همه نواخته‌های خود را کامل نمی‌نوشت، نشده بودند. فهم این سنته از عهدۀ یک شاگرد، که معلومات‌اش با معلومات استاد نمی‌تواند برابری کند، امکان‌پذیر نبود و کسی را می‌طلبید که از لحاظ تکنیکی و سلطه به موسیقی، در حد یک معلم و سولیست باشد، تا وسعت ریزه‌کاری‌های نوازنده‌گی صبا را بتواند به صورت مکتوب به کتاب‌های او اضافه کند که در ضمن مورد تأیید خود استاد هم قرار گیرد و خوب‌بختانه صبا توانست به من در این مهم اعتماد کند. پس از این ملاقات، هفت‌های مورد روز نزد صبا می‌رفتم و تمام ریزه‌کاری‌های نوازنده‌گی او را در حاشیه کتاب و برگه‌هایی یادداشت می‌کردم. پس از مدتی، دو کتاب روی جائی می‌گذاشتیم و در حاشیه آن‌ها یکی را من یادداشت می‌کردم و دیگری را خود صبا. صبا دو دست‌ها یادداشت‌های تکمیلی را می‌نوشت و از همان هفتة اول به من گفت: "من که نمی‌توانم این‌ها را چاپ کنم. آقای بهارلو، شما این‌ها را بعداً چاپ کن." صبا بسیار مؤدب بود و هیچ وقت کلمه "آقای بهارلو" را عوض نکرد.

و این مقدمه دوستی و همکاری دو ساله صبا و بهارلو شد؛ دو سالی که نخست هفت‌های سه بار دیدار بود و بعد دیدارها هر روز شد.

بهارلو خود می‌گفت: «صبا به من می‌گفت صبح زود بیا که کار را شروع کنیم. من که می‌دانستم او بیدار نیست، دیر تو می‌رقصم و او اعتراض می‌کرد که "چرا سروت نیامدی؟" خلاصه این‌که بازنگه من هر روز از خواب بیدار می‌شدم و بعد از صبحانه مشغول کار می‌شدم. کتاب‌های صبا را با هم سه بار به طور کامل در طول این دو سال نت به نت بررسی و همه را کامل کردم. صبا برای من دوست، استاد، همکار، و از همه بالاتر، یک انسان بود. آنقدر متواضع و فروتن و مؤدب بود که من را به حیرت می‌انداختم در چند ماه آخر عمرش مریض بود و نمی‌توانست به طور مرتبا در ارکستر حاضر شود، بنابراین، به دستور رهبر ارکستر حقوقش را قطع کرده بودند. هر وقت ما عصبانی می‌شدیم، صبا می‌گفت: "نه، مهم نیست، به او بد و بیراه نگوییدا" او رفت و من تا آخرین لحظه بالای سرش بودم. از خانه‌اش تا خانه خودم، در خیابان، مثل پچه‌ها اشک می‌ریختم. به خانه که رسیدم، بی اختیار و بی‌نم و بوداشتم و سه گاه زدم. او هر وقت دلش می‌گرفت، به من می‌گفت: "آقای بهارلو، برایم سه گاه بزن." نمی‌دانم چند ساعت زدم و گرستم. رفتش زود بود و زندگی اش بزیارت. مثل بسیاری از هنرمندان، که آن‌چنان که باید و شاید، در زمان حیات قدرشان داشتند می‌شود و سربات روحی زیادی بر پیکر پُر هنرمندان وارد می‌آید، صبا نیز نعونه بارزی از این دست هنرمندان بود. پس از چند روز متوجه شدم که کتاب‌های صبا در چاپخانه گرو بودند و این یک فاجعه بود. ده سال ذممت ما برای چاپ آثارش نمی‌توانست به سورت کامل انتشار پیدا کند. در ضمن، پس از مرگ صبا، متوجه دست‌نوشته‌هایی شدم که باید آن‌ها را هم چاپ می‌کرده‌اند. یادداشت‌های روی قوطی‌های سیکارش را هم چاپ کردم. من برای چاپ آثار خودم اول پدری را صرف کرده بودم. چون کتاب‌هایم را بدون هیچ کمکی از وزارت فرهنگ و هنر به چاپ رسانده بودم، برای آزاد کردن کتاب‌های صبا از گروی چاپخانه و انتشار بقیه آثارش ارث مادری ام را فروختم؛ البته، گفتنی است که خانواده صبا بعداً پول مرا تمام و کمال پس دادند و در وله

چاپ آثارش بسیار همکاری کردند.

و بدین ترتیب بهارلو کار عظیم چاپ آثار صبا را به عهده گرفت. بهارلو یک بار دیگر با مطالعه، تصحیح، بازنویسی، و نیز چاپ آثار صبا یک دوره پانزده ساله زندگی خود را صرف به تعریف ساندن آثار صبا کرد. اگرچه بهارلو این کار را با عشق انجام داد، از کار بر روی آثار خود بازماند.

امروز ضرورت چاپ مجدد آثار بهارلو که بعضی از آنها به چاپ سوم هم رسیده بودند و به انجام رساندن کارهای نیمه تمامش ما را بر آن داشته تا کمی از حس مستویت و هنردوستی او را که نسبت به چاپ آثار استادانش داشت مایه وجودهان کنیم و ادامه دهنده راه او باشیم. پس از فوت استاد محمد بهارلو به سال ۱۳۸۵، آقایان، رضا مهدوی و علیرضا میرعلی‌قی، همواره پیگیر تجدید چاپ آثار وی بودند و این مهم امروز میسر شده است.

از سویی دیگر، دختران وی، کیمیا و ایلیا، کمره مت به ادامه راه پدرسته‌اند و با همه موانع موجود اجازه نداده‌اند که حتی یک روز آموزشگاه موسیقی بهارلو، پس از فوت ایشان، بسته شود و تابه امروز این آموزشگاه را، که بهارلو تا روز آخر زندگی‌اش در آنجا با عشق به تدریس مشغول بود، زنده نگه داشته‌اند.

پرسیا، دختر بزرگ بهارلو، که مطالب این دیباچه را بر اساس خاطراتش با پدرنوشه است - بهارلو بیش از پدر برای او استاد موسیقی بود - پس از فوت پدر به مدت دو سال کلیه کتاب‌های او را، به همان سبک و سیاقی که پدر می‌خواخت، همراه با کلیه جزئیات نوازندگی‌اش، به صورت مجموعه نهیضی، شامل شش سی‌دی، برای زنده نگه داشتن نوای ویلن بهارلو با ویلن اجرا و ضبط کرده است که در این مجموعه به دوستداران هنر عرضه می‌گردد.

باشد که حامل همکاری این افراد، روشنگر راه همسر عزیزم باشد؛ هنرمندی که به پیشرفت فرهنگ موسیقی سرزمینش عشق می‌ورزید.

فرینه عدمی (بهارلو)

تهران - تیر ۱۳۹۵

مجموعه مالیفات پدرم، که هم‌اکنون در اختیار شما هندوستان عزیز قرار گرفته است، حاصل دائم عالیه او در موسیقی و زبان و مطالعات شبانه‌روزی وی در پیشبرد هنر موسیقی ایران زمین است که به نام همت و بیان بهارلو، شناخته می‌شود. من در اینجا همچو جایگاه فرزند محمد بهارلو، بلکه در جایگاه یکی از هزاران شاگردش، که در این مکتب از سالگی پرورش یافتم و راه و رسم ورود به دنیای بی‌انتهای موسیقی را، قدم به قدم، از نتی به نت دیگر در میان راهنمایی‌ها و تشویق‌های وی، همراه معلومات بی‌انتهاییش، یاد گرفتم، با شما سخن می‌گویم.

استاد محمد بهارلو معلمی جدی، دلسوز، و بسیار سلط بر کارش بود. من موسیقی را تند وی شروع کردم؛ از کتاب اول مت و بیان خود آموز تا کتاب ششم وی که هم‌اکنون در این مجموعه در اختیار شماست. بارها این کتاب‌ها را با هم دوره کردیم. با آنکه پس از اتمام این کتاب‌ها مجموعه آثار استاد ابوالحسن صبا و دیگر ردیف‌های آوازی پیشرفته را تند وی می‌تواختم و در موسیقی کلاسیک غربی نیز استادان بنام دیگری داشتم. هر زمان که آثار او را با هم می‌تواختیم، در این زمینه تکه‌ای جدید می‌آموختم من در این مکتب بزرگ شدم و رسید کردم، چه آن زمانی که او مستقیماً معلم من بود، چه زمانی که به شاگردان دیگر شد در کلاس

موسیقی بهارلو درس می‌داد و چه زمانی که زیر نظر او به تدریس همین مت به هنرآموزان می‌پرداختم. او آنچه می‌دانست، بی‌دریغ، به همه شاگردانش انتقال می‌داد. در این میان، شاید تنها فرقی که من باقیه داشتم این بود که لو ساعات پیشتری را در شبانه‌روز با من می‌گذراند. گاه هر یکی از استادی و پدری را نمی‌شد به راحتی تشخیص داد. از صبح در خانه تمرینات و صحبت راجع به موسیقی شروع می‌شد و زمان و مکان آن را محدود نمی‌کرد. خواندن گوشتهای یک آواز و یادگیری کلیسا و خاطر سپردن آن سر میز نهار، قدم زدن تا مدرسه همراه با فراگیری گام‌های موسیقی غربی، در مایشین، حین رانندگی به سمت کلاس موسیقی و هم‌زمان یادگیری مشخصات فرودهای گوشهای سنتی و چکونکی آغاز گوشه دیگر آن آواز و بیاری نوونهای دیگر شاید بتواند کمی از حال و هوای آن روزهای من را تجسم بخشد.

این سفر طولانی، که برای من از چهل و پنج سال پیش آغاز شد و دانه عشق به موسیقی را در نهاد من کاشت، مسیر پُرفراز و نیزی بوده است. یادگیری اصول موسیقی و بیان از سه تا پنج سالگی، شروع کتاب اول بهارلو در پنج سالگی و اتمام این شش کتاب و نیز کتاب و بیان صبا تا نه سالگی، مرور و دوره تمام این کتب تا دوازده سالگی و کار بر روی بداهه‌نوازی پس از آن از دوازده سالگی، کار مداوم و پیشرفته بر روی موسیقی ایرانی و شروع موسیقی کلاسیک غربی در ساز و بیان، و از شانزده سالگی یادگیری پیانو و سه تار به عنوان سازهای دوم و سوم، تدریس مداوم این کتب به شاگردان به مدت بیش از سی سال، وقتی تزد استادان مختلف برای درگ درگ دیدگاه‌های مختلف و استفاده از دانش معلمان دیگر در ایران، آلمان، و کانادا و تشکیل گروه‌های موسیقی مختلف، همه و همه، بخش‌های مختلف این راه بوده‌اند؛ راهی که همیشه تأثیر آموخته‌هایم از محمد بهارلو در آن هویدا بوده است. او مرا برای رفتن روی صحنه و اجرای مشکل ترین قطعات موسیقی ایران در دوازده سالگی تربیت کرده بود، ولی متأسفانه بازی‌های زمانه این کنسرت‌ها را حدود بیست سال به تأخیر انداخت و من در این مدت به تدریس موسیقی پرداختم. بعدها، در همه کنسرت‌هایم در آلمان و کانادا، اگرچه متأسفانه او حضور نداشت، صحبت‌ها و نکاتی که قبل از هر اجرا

ای سا علمی که از سی اتفاقهای خلق
در مراجع معنی آگاهان، همان مستور ماند
که کسی تحریر نشده اندیشه خفخت که راست؟
حسن ارس بی باری داشت، نامنظور ماند

(مولانا عبدالقدیر بیدل دهلوی)

نکوداشت شصتمین سال خدمت فرهنگی استاد محمد علی بهارلو،
متولد ۱۳۰۷/۱/۲ تهران، مؤسس قدیمی ترین و دیرین‌ترین مؤسسه آموزش

موسیقی ایرانی.
درس معلم از قدم زمزمه محبتی
جمعه به مکتب آورد طفل گریزی‌ای را

و پژوهانه نووز امسال، حدیث ماهنامه مقام موسیقی، به احترام حشت سال خدمت
فرهنگی استاد بهارلو است قدیمی‌بایان او آشنا هستند و از نسل جدید، هر کسی
که موهبت انتقاده از درس‌های او را داشته و با از استادان حاضر در آموشگاه او
بهره برده است، نام او را با احترام می‌برد و پایمردی او را در کارشناسی اندیشه
زندگی هفتاد و هفت ساله او با اعتقاد به تداوم کار بر هر شرایط، سلامت نفس و
حس مستویت بوده و برای بطلان تصور آنهایی که هنرمند را همیشه در وضعیتی
از پریشانی و بی‌سامانی و انواع گرفتاری‌های روحی و جسمی تصور می‌کنند نمودهای
متنازع کامل است.

از شش دهه عصر فرهنگی استاد بهارلو در موسیقی، دو دهه اول آن، در کوران
خلاصه (نوارنده‌گی و آهنگسازی و سریستی ارگستر) و تحقیق (از تنبیه‌ای اثار
قدمان انسان شش جلد کتاب ممتاز برای آموزش و بولن) گذشته است و چهار
دهه آن برای آموزش موسیقی کلاسیک ایرانی به جوانان هنرجو و تلاش برای
نزدیکی و تحصیل فرزندانش وقف شده است. ایشان و همسر ارجمندانش، که از
فرهنگیان قدیمی و متاز و اکنون بازنشسته هستند - در زندگی خانوادگی خود
حاصی در خشنان داشته‌اند، سه فرزند پرسیا (متولد ۱۳۴۷)، کیمیا (۱۳۵۷) و ایلما
(۱۳۵۹) که هر سه نفر، موسیقی را تا سطح عالی آموخته‌اند و غیر از فرزند دوم،
که تخصص در دندانپزشکی گرفته است، دو فرزند دیگر، تحصیل موسیقی در سطح
حرفه‌ای را به عنوان شغل خود دنبال کردند و هر سه نفر در کار خود همیشه از
شاغردار ممتاز بوده‌اند.

استاد بهارلو، تنها فرزند هنرمند خشنان خود است برادران او دارای تحصیلات
عالی و منشأ خدمات اجتماعی و انسانی بوده‌اند. از جمله، زندمیاد دکتر علی‌نقی
بهارلو که بیمارستان راه آهن تهران در سال ۱۳۵۹ به داد و نام گذاری شد.

تلخ است گفتن اینکه چهل سال دوری آگاهانه استاد محمد بهارلو از سال‌ها
و سایل ارباب جمعی، محلات حرفه‌ای موسیقی و ارگلهای دولتی، قدر و مقام
حقیقی اور انسان‌ساخته گذشت و او از موهاب و امیازاتی که به راستی شایسته

آن بود، محروم کرد او این «تبعید خودخواسته» را به میل برای خود نخرید بلکه
ناهنجاری‌های رفتاری اکثریت موسیقیدانها و نیز می‌هزلت ماندن هنر موسیقی در
بافت فرهنگی کشور. جه قبیل از لقلاب و جه بعد از لقلاب - و یک مسلسل حقایق
تلخ و لکراناییدر، او را به گوشششی کشاند بهارلو استعدادی زوینس بود که در

چند عرصه، توانایی‌های خود را در آن معیط محدود و کم‌آمکاتان (تهران دهه ۱۳۶۰)

و ۱۳۷۰) نشان داد. اما غرور فطری هنرمندانه و اصالت شخیزی و خانوادگی
او، مانع شد که برای اثبات توافقیها و استعدادهایش، به مقدوراتی گزندار

که مسلمان ملاحظه کاریها و تبانیها و سیاست‌بازیها را در شان خود و مطلق
با روایه حسان و مسئول خود نمی‌دید. اگر استاد بهارلو در جایگاه حقیقی و
شایسته‌اش در اجتماع قرار نگرفت، پیش و پیش از خود او، بی‌ضاعتی فرهنگی

توده مردم و بی‌توجهی اولیای امور به خدمت گناران، اقانی و فروتن هنر و فرهنگ،
زبانکار و وامدار است. وظیفه هنرمند در یک اجتماع سالم، عرضه کار و استعداد
و توانایی‌هایش است، نه رد و بند و تبلیغ و پشت هم‌اندازی و با هر سیاستی جور
شدن. که آن‌ها افراد که استعداد و بی‌ضاعت در هنر، در این کارهای توانایی و آمدگی
کامل دارند، این چند سطر، به عنوان توضیحی برای ماندگاری در حافظه تاریخی

موسیقی، با حزم و حصر نوشته شده، به عنوان یک دوستدار و به عنوان کسی

که زوایای پنهان شخصیت هنری و انسانی استاد بهارلو را (زدیک به بیست سال)

می‌شلدد و ساید خود ایشان از این طرز نوشت، درباره خودشان راضی نباشد.

ولی وظیفه نویسنده بود که آنچه را واقعیت و حقوق پایمال شده‌سی بیندویم
همان را بنویسد. نوشتی البته با کم و کاسته؛ زیرا بررسی آنچه که بر جلوه
استعدادهای ناشناخته دیگر از نسل او گذشت، در حدود صفحات لی و بوده
تیست و جای آن کتابی مستلزم است.

آخرین اجراهای عمومی استاد بهارلو در ابتدای دهه ۱۳۶۰ و در حضیر
تیکه تلویزیونی ایران بوده است. در آن زمان دستگاههای ویدئو تیکه، خلگر ساخته
نشده بود و شاید از آن اجراهایی زندگی جیزی هم ضبط نشده باشد (که این‌جا
آناری مضبوط و محفوظ را بتوانیم در آینده بباییم)، او سریست لرکر خود و
نوازندگان مشهوری در آن ارکستر می‌تواخند کلاس او نیز محل تعریف «جهانی
بزرگی چون هوشیگ طرفه، حسن ناهید، جلال نوالون، محمد موسوی و رضا
شفیعیان بوده است.

از آن سال‌ها تا امروز، اوقات اسنان، صرف اداره کردن کلاس خود فوجیست
آموزشگاه هنوز دایر در تهران - و صرف تربیت فرزندانش شد و دیگر کاری نماید
نکرد. حتی درضند تجدید چاپ کتابهای شش گانه خود برپایه داشتند کتابهایی که هم
هم ارزش‌های خاص خود را دارند و برای آموختن موسیقی ایرانی با وظیر
قابل استفاده هستند در واقع اهمیت کار فرهنگی استاد بهارلو را می‌توان باسته
آن شش جلد کتاب ارزیابی کرد.

این کتابهای مخصوص آموختن موسیقی ایرانی با ویولن هستند و در آنها جو
محور اصلی توجه شده است: تکنیک و فرم این دو مقوله‌ای است که به تنهای
کتابهای آن زمان به آن اعتمانی شده بلکه در کتابهای آموزشی زمان حاضر جایزه
تولید این‌ویژه که در این زمینه طی چهل سال گذشته داشتمایی، هنوز هم مکمل
نظیری ندارد. از یاد تبریم که ویولن در آن سال‌ها، یعنی در نیمه لول قرن نهم
حاضر، رایج ترین و مهم‌ترین ساز در موسیقی شهری ایران بود و در سالهای ۱۳۵۰ -
۱۳۶۰، نوازنده بودن و اهنگ ساختن، یعنی ویولنیست بودن و لرکتر نیز
خود را سربرستی کردن، افراد سیار اندکی بودند از نوازندگان پیشواینده و مطلع
که ارکستری مخصوص خود را داشتند این ساز غریبی که به یعنی تلاش لیبو
چون صبا و حسین یا حقیقی، تبدیل به یک ساز ملی شده بود بشتر از هر سو
دیگری محبوبیت داشت و بعد از تار (مهم ترین ساز موسیقی ریف استکر
ایران)، نخستین آلت موسیقی بود که در میان این دستور نوشته می‌شد از دست
جلدی علی‌نقی و زیری تا ردیف سه جلدی ابوالحسن صبا و کتابهای جیزی
هشترسان - کتابهای دیگری که در مراتب پایین‌تری از اهمیت بودند مثل کتاب
چهار مضرابهای قاسم نیک بور، که تقلید ساده‌ای از چهار مضرابهای لند ماید
اممیت تأثیقات بهارلو را و فتنی می‌توانیم درست در باییم که برای در کار آن، وقت
بگذاریم و مطالعه کنیم، شرایط موسیقی، تعیین، معلم، متینوسی، شرایط فوجی
جامعه و امکانات نشر کتاب در اجتماع آن روزه را بدانیم، و آن هنگام است که

تصنیف دستی

۱ ۴۸

آواز ۴۰

آواز

آذک

۵۰

۱۵

تصنیف افساری (نمایم جهود)

۱۰۰

تصنیف: فیض آزم پوچ و دل

نمایم جهود نمایم جهود زیمانه کردی جام تو لیلی وش مرا دیوانه کردی جام
دیوانه کردی خدا خدا دیوانه کردی جام

جهدشاد اندردل من جا گرفتی جام مکان در خانه ویرانه کردی جام و برانه کردی خدا خدا دیوانه کردی جام
ای تو قندای من باز زیبای من توفی ایلانه عن هر امجنون صفت دیوانه کردی جام دیوانه کردی خدا خدا دیوانه کردی جام

آقای منصوری در بارهٔ تصنیف شعره ۸ (نمایم جهود) اشار داشته که آهنگ دویور آن از مرحوم ابوالقاسم عارف است و خود عارف خوانده و نت کردم و تا بحال صفحه نشده است.

و اما بقیه تحقیقاتی که راجع بهاین تصنیف شده است؛ توضیح این تصنیف در دیوان عرف صفحه ۳۲۵ با شاعر آن که جند بند است چاپ گردیده فقط عدداد، خدا و جام اشعار آن فرق می‌کند و تا بحال صفحه نشده و در هیچ کجا چاپ نگردیده است.

ذکر این مطلب ضروری است که تصنیفهای دسته اول و دوم و سوم بقول قدما دلایل «بر میردان» بودهاین معنی که وقتی در محفلی اجرا می‌گردید قسمتی از آن تصنیف که از نظر آنها جمال بود دسته جمعی تکرار و خوانده می‌شد. این کار در تصاویر امروز نیز متداول شده و بعضی از قسمتهای تصنیفها دسته جمعی خوانده می‌شود که تصنیف سازان روز باصطلاح باین قسمت «کر» می‌گویند. البته لازم به یاد آوری است که بخلاف مردان این اصطلاح (بعنی کر) در این مورد زیاد بجانب باشد زیرا اصولاً کر به آواز دسته جمعی چندصدائی اطلاق می‌گردد.



شعر از امین الله رشدی

طراد حن

که عمر در غم دل چون نی	بنالم از غم دل چون نی
بریشان حال دلم تا کی	دمی کن دود مراد دمان
چه گویم دل من اذغم عشقت چون است	بنا از فرات دیده من برخون است
چون بدام تو افتادم در رهت سروچان دادم شد سیه همه روزم	
تا که شمع رویت دیدم از شرار عشقت ای مه سرسر همی سوژم	با بیا که از غم میرود خون دل از دیده ام ای قرار جان
مر و مر و که میرود طاقت و صبر من بارقت داشت روان	جانا دل مرا اذغم مشکن
بارا مکن تو بی مهری با من	تو آن غنچه گلستان امده منی
وفای مرا بین مکن توییسان شکنی	کجا میروم از سرکوی توای صنم
به رجا روم تو هبشه دد قلب منی	بر مهرت دل بستم
دد کوبت پنجه	

چهارم ضرب سکاه

♩ = 104

۱۲

چهارم ضرب سکاه

♩ = 112

کتابشیم ۱